

بررسی آیه میثاق

آیه الله جوادی آملی

قسمت ششم

نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب»^۱
به یاد آور زمانی را که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا توبه مردم
گفتی: من و مادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب نمائید؟ او می گوید:
منزهی تو، من حق ندارم آنچه شایسته من نیست بگویم، اگر چنین سخنی
گفته باشم تومی دانی، تو از آنچه در روح و جانم می گذرد آگاهی و من از
آنچه در ذات تو است آگاهی ندارم، زیرا تو با خیر از تمام اسرار و پنهان ها
می باشی.

عبر القیمة یاد شده با اینکه خطاب خداوند به عیسی در قیامت خواهد بود،
با این حال از آن به «قال» که فعل ماضی است و برای گذشته استعمال
می گردد، تعبیر شده است، چرا که این خطاب در قیامت به طور قطعی اتفاق
خواهد افتاد و مستقبل محقق الوقوع می باشد.

ولی در آیه میثاق گرچه «أخذ» فعل ماضی است ولی در همان ظرف
گذشته هم استعمال شده است، چرا که استعمال فعل ماضی برای زمان
مستقبل در صورتی صحیح است که مصححی در کار باشد و در آیه مزبور نه
تنها چنین مصححی وجود ندارد بلکه جمله مقدر «اذکر» دلیل بر تقدم چنان
موطنی است.

به نظر ماذنین، زندگی انسان با تولد آغاز و به مرگ پایان می پذیرد، چنانچه
قرآن کریم در سوره «زمر» می فرماید: «وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت
ونحیا وما یهلکنا الا الذهر وما لهم بذلك من علم ان هم الا یظنون»^۲.

(کافران) گفتند زندگی ما جز همین حیات دنیا نیست گروهی از ما
می میرند و گروهی جای آنها را می گیرند و چیزی جز طبیعت ما را از زمین

خداوند انسان را با عقل و ادراک در این نظام هستی آفریده و
سراسر جهان را با پدیده های شگفت انگیز، آیات الهی قرار داده
است و گویی که انسان را با مشاهده این آیات به اعتراف به ربوبیت
خویش فرا خوانده است و آنان «بلی» گفته اند. بنابراین تعهد و
اعتراف به وسیله کلام حقیقی صورت نگرفته است بلکه زبان حال
است و موطن آن همین دنیای موجود می باشد، این نظریه ای است
که از سوی منکرین عالم ذر اظهار شده است.

زمان اخذ میثاق

ولی آنچه بر این نظریه وارد است این است که ظاهر آیه دلالت
بر این دارد که موطن اخذ میثاق قبل از این موطن دنیا بوده است و از
اینرو در آیه جمله «أذکر» در تقدیر است، یعنی بیاد آور که قبلاً در
موطنی خداوند از تو میثاق گرفته است و «أخذ» به معنی گرفتن
میثاق در گذشته می باشد. چه اینکه استعمال فعل ماضی یا برای
گذشته است و یا برای مستقبل محقق الوقوع که در حکم ماضی
باشد.

و از اینرو در سوره «مائده» می فرماید: «واذ قال الله یاعیسی ابن
مریم ءانت قلت للناس اتخذونی و اقی الیهن من دون الله قال سبحانک
ما یكون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی



نمی برد!! آنان این سخن را باور ندارند و تنها چنین می پندارند. به نظر این افراد، بشر پیش از آمدن به دنیا، عالمی را پشت سر نگذاشته و عوالمی را در پیش ندارد بلکه انسان در اثر فعل و انفعالات ماده فوراً به وجود می آید و سپس می میرد و پروردگار آفریننده و هلاک کننده ای وجود ندارد. قرآن کریم در برابر چنین منطقی بی پایه ای خاطر نشان می سازد که تو پیش از آمدن به این دنیا، عالمی را پشت سر گذاشته ای و در آنجا تعهد بکتابپرستی سپرده ای، و نیز عوالمی را پیش رو داری» «ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»^۲ و از پی آنان عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته گردند.

«قل الله بحیکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمة لاریب فیہ ولیکن اکثر الناس لا یعلمون. والله ملک السموات والأرض ویومئذ یخسر المبطلون»^۱ بگو خداوند شما را زنده می سازد و سپس می میراند و بار دیگر در روز قیامت که در آن تردیدی نیست، شما را جمع آوری می نماید ولی اکثر مردم نمی دانند مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین برای خدا است و آن روز که قیامت بر پا می گردد، باطل گرایان زیان خواهند دید.

انزال پدیده ها به مقدار معین

تمام پدیده های هستی بطور عموم و انسان بطور ویژه، قبلاً عالمی را پشت سر گذاشته که از آنجا تنزل نموده و به عالم بعدی آمده است «وإن من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم»^۵ و بدان که هیچ چیزی در عالم نمی باشد جز آنکه خزانه و منبع آن نزد ما است ولی ما از آن به جز مقدار معینی به عالم نمی فرستیم.

و در سوره «حدید» می فرماید: «وانزلنا الحدید فیہ باهن شدید و منافع للناس»^۶ و آهن را که در آن هم سختی و هم منافی برای مردم موجود است نازل نمودیم. و در سوره «زمر» می فرماید: «وانزل لکم من الأنعام ثمناً ازواج»^۷ و نازل نمود از برای شما هشت قسم از چهار پایان را.

در این آیات انزال تنها به معنی خلق و آفرینش نیست، بلکه علاوه بر آن به مسأله دیگری هم اشاره دارد و آن این است که آنها را از عالم دیگری به این عالم تنزل داده است. آهن هائی که در کوهها و معادن وجود دارند و حیوانات و چهار پایانی که آفریده شده اند، همه آنها مانند سایر موجودات عالم، ریشه در عالم دیگر دارند و از آنجا نازل گردیده و به این جهان راه یافته اند، چنانچه در سوره (حج) به وجود مخازن آن نزد پروردگار اشاره شده بود.

پس تمام اشیاء سابقه هستی در عالم غیب داشته و دارند و مانند

کتابهائی نیستند که چون از قفسه پائین آورده شوند، جایشان خالی شود و یا همچون قطرات بارانی که اگر از ابر فرو بیارد دیگر چیزی در آن بالا باقی نماند، بلکه می توان گفت این اشیاء مانند علمی می باشند که از مغز و اندیشه یک دانشمند تراوش نموده و بصورت سخنرانی و یا نوشته پیاده شده است و با این کار آن علوم در قوه عاقله وی فروکش نمی نماید، بلکه آنچه را که در اندیشه دارد به آن جامعه لفظ و یا کتابت پوشانیده و بدین ترتیب آنها را قابل شنیدن و خواندن می نماید ولی همچنان در مغز او پابرجاست.

با این توضیح روشن شد که تنزل پدیده های هستی از خزائن غیب به معنی تجافی و تهی شدن جای آنها نیست بلکه تنها مرتبه ی نازل آن در اختیار بشر قرار می گیرد.

مطالسی را که اکنون شما در این نوشته و یا در هر کتابی می خوانید چنین نیست که در مغز نویسنده به صورت ماده ای جای داشته باشد، و سپس از مغز به روی صفحه کاغذ انتقال یابد؛ چرا که افکار و اندیشه ها از مقوله مادّیات نمی باشند تا مکانی برای آنها تصور شود، بلکه موجوداتی مجردند که در گوشه ذهن کسی جای ندارند، بلکه ذهن انسان به آنها می رسد و آنها را به صورت نوشتار و گفتار و یا اختراع و ابتکار اظهار می نماید، پس چنانچه این ها پیش از آنکه به ذهن ما برسد وجود داشته اند، تمام پدیده های عالم نیز قبل از آمدن در این جهان در خزائن غیبی وجود داشته اند «وعنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو»^۸ کلیدهای غیب نزد او است و جز او کسی از آن آگاهی ندارد «لله مقالید السموات والأرض»^۹ کلیدهای آسمان و زمین در اختیار او است.

صرف اراده بدون حرکت

مسأله دیگر این است که آیا این تنزل از مخزن غیب به عالم طبیعت، با حرکت و تلاش خداوند انجام می پذیرد و یا به صرف اراده او صورت می گیرد؟

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید: «فاعل لا بالحركة» کار خداوند با حرکت و تلاش نیست، ما که کاری را انجام می دهیم با حرکت اعضاء و در افاق زمان است و نیز هر چیزی که می نویسیم و هر حرفی که می زنیم چنین می باشد، چرا که موجوداتی زمانی می باشیم و جز این چاره ای نداریم ولی خداوند خالق و آفریدگار زمان و مکان است و به فرموده امیر مؤمنان



علیه السلام از مقوله فعل است، اطلاق حقیقی است نه مجازی، و از این نظر سراسر عالم هستی «کلمات الله» اند و در همین رابطه قرآن از آنها به کلمات تعبیر نموده و می فرماید: «ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله...»^{۱۵}.

اگر تمام درختانی که در روی زمین وجود دارند قلم شوند و دریاها تبدیل به مرکب گردند و هفت دریا بر آن افزوده گردند باز هم کلمات خداوند پایان نپذیرد. پس سراسر جهان سخنان و کلمات حق است و خداوند هر روز سخنی دارد و کلامی می گوید و هر لحظه حرفی می زند منتهی بعضی کلمات او کلمات ناقه اند که معصومین علیهم السلام فرموده اند:

«نحن الکلمات الناقات» و در مقام عرض ادب به پیشگاه آنان می گوئیم: شما کلمات ناقه خدائید، و دیگران کلمات ناقصه اند، یعنی آنها هم به نوبه خود سخن خدا را به ما نفهیم می نمایند.

البته سخن را هم کلام می گویند ولی چنین نیست که کلام منحصر به آن باشد، و از اینرو چنانچه گفتیم در قرآن به تمام پدیده های هستی کلمات الله اطلاق گردیده است. و این اطلاق مجازی نیست بلکه استعمالی حقیقی می باشد، یک روز به نوری که از سوختن هیزم به وجود می آمد، مصباح و چراغ می گفتند، بعدها هم که بتدریج چراغ پیه سوز و نفتی و برقی اختراع شد به آنها نیز چراغ گفتند، منتها چراغ برق مصداق کامل تری است، بنابراین کلمات تکوینی و لفظی نیز همه حقیقتاً کلمات هستند ولی بعضی نسبت به بقیه مصداق کامل تری می باشند، چه اینسکه لفظ اصولاً برای موجود خارجی وضع نمی شود، بلکه برای مفهوم کلی وضع می گردد، و چنین نیست که اگر مصداق بهتری برایش پیدا شد تحت آن مفهوم کلی داخل نباشد.

- ادامه دارد
- ۱- سوره مائده آیه ۱۱۶.
 - ۲- سوره جاثیه آیه ۲۴.
 - ۳- سوره مؤنون آیه ۱۰۰.
 - ۴- سوره جاثیه آیات ۲۶-۲۷.
 - ۵- سوره حجر آیه ۲۱.
 - ۶- سوره حدید آیه ۲۵.
 - ۷- سوره زمر آیه ۶.
 - ۸- سوره انعام آیه ۵۹.
 - ۹- سوره زمر آیه ۶۳.
 - ۱۰- سوره یس آیه ۸۲.
 - ۱۱- سوره فصلت آیه ۱۰.
 - ۱۲- سوره حدید آیه ۴.
 - ۱۳- سوره فصلت آیه ۹.
 - ۱۴- صحیفه سجاده دعای «۷».
 - ۱۵- سوره لقمان آیه ۲۷.

علیه السلام: «وکف بجبری علیه ما هواجره» خداوند که خود حرکت را آفریده است، محکوم حرکت نخواهد بود و کار او در قلمرو حرکت نمی باشد و این برای ابطال هرگونه منطبق دیالکتیکی مستدی قاطع می باشد؛ آنها که معتقدند هر موجودی متحرک است و موجودی غیر متحرک اصلاً نیست، با این گونه تفکر نمی توانند خدا را ثابت نموده و باور نمایند، چرا که خداوند خارج از این محدوده حرکت است و آنان ذات مقدس او را در چهارچوب این محدوده جستجو می نمایند!!

پس خداوند به صرف اراده موجودات را می آفریند و از عالم دیگر به این عالم نازل می فرماید «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون»^{۱۶} همانا فرمان خداوند اراده خلقت چیزی را کند و گوید موجود باش بی درنگ موجود خواهد شد. و اگر در سوره «فصلت» می خوانیم: «وقدر فیها اقواتها فی اربعة ايام»^{۱۷} یعنی روزی ها را در چهار فصل تنظیم نمود، و یادر سوره «حدید» می فرماید: هوالذی خلق السموات والارض فی ستة ايام»^{۱۸} او است آنکه آسمان ها و زمین را در شش مرحله آفرید، و در سوره «فصلت» فرموده: «خلق الارض فی یومین»^{۱۹} زمین را در دو روز خلق نمود، این چهره دیگری است که تدریج پذیر است نه آن چهره امر «کن» که خارج از محدوده زمان می باشد.

دو چهره هستی

پس برای اشیاء هستی دو چهره است، یکی چهره ارتباط با مخزن غیب که با امر «کن» ایجاد می گردد و دیگر چهره ارتباط با عالم طبیعت که «یکون» است و تدریجی و در افق زمان می باشد و آیات یاد شده ناظر به چنین چهره ای است.

امام سجاد در دعائی می فرماید: «وَقَضَّ عَلٰی ارَادَتِكَ الْاَشْیَاءَ فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مَوْثَرَةٌ وَاِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مَنزَجْرَةٌ»^{۲۰} اشیاء بر وفق اراده و خواست توبه کار رفته اند، پس آن اشیاء به اراده تو بی گفتنت فرمان بردار و به خواست تویی نهی و بازداشتنت، باز داشته شوند.

و امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «انما کلامه سبحانه فعل منه» سخن خداوند همان فعل او است نه صدائی که شنیده شود، این کلام، کلام تکوینی است، چه اینکه لفظ برای روح معنا وضع شده و اگر به حضرت مسیح علیه السلام «کلمة الله» گفته می شود برای این است که غیب و قدرت غائبه الهی را تفسیر می نماید و پرده از این معنا بر می دارد.

بنابراین اطلاق کلام بر سخن الهی با اینکه به فرموده امیرمؤمنان